

چگونگی پیدایش ادبیات تطبیقی*

سوزان باسنت، عضو هیئت علمی دانشگاه واریک انگلستان
ترجمه سعید رفیعی خضری، ** عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی

چکیده

باسنت در این فصل از کتاب خود به چگونگی پیدایش و شکل‌گیری ادبیات تطبیقی می‌پردازد. وی ضمن توجه به خاستگاه اصطلاح ادبیات تطبیقی و رواج برخی مفاهیم آن در سال‌های آغازین قرن نوزدهم، به مسائلی همچون: ارتباط میان فرهنگ و ملت، تأثیرات فرهنگی، تأثیر آثار خاص گاه حتی جعلی، تلاش برای تثبیت هویت ملی، نقش ترجمه، باور به برتری فرهنگی و سیاست امپریالیسم، برپایی کرسی‌های ادبیات تطبیقی در اروپا و امریکا، تلاش برای ارائه تعریف و مشخص کردن موضوع مورد مطالعه، تفاوت نگرش به ادبیات تطبیقی به‌ویژه در فرانسه و آلمان، ایجاد تمایز میان اصطلاحات ادبیات تطبیقی و ادبیات عمومی و ادبیات جهان، تمایز میان زبان‌ها، و طرح روابط دوگانه اشاره می‌کند و نقش هریک از آنها را در روند پیدایش و شکل‌گیری ادبیات تطبیقی باز می‌نماید. (س رخ)

کلیدواژه‌ها: خاستگاه ادبیات تطبیقی، تأثیر فرهنگی، سیاست برتری فرهنگی، روابط دوگانه، وضع ناهموال ادبیات تطبیقی.

*Susan Bassnett. "How Comparative Literature Came into Being." In *Comparative Literature: A Critical Introduction*. Oxford: Blackwell, 1993. 12-30.

** E-mail: s_rafieykhezry@yahoo.com

نخستین تظاهر اصطلاح ادبیات تطبیقی

بر سر این موضوع که خاستگاه اصطلاح ادبیات تطبیقی را باید در مجموعه‌ای از آثار فرانسوی جست‌وجو کرد توافقی عام وجود دارد؛ آثاری که برای آموزش ادبیات به کار می‌رفت و در سال ۱۸۱۶ با عنوان «درس ادبیات تطبیقی»^۱ منتشر شد. رنه ولک^۲ در مقاله‌ای که به خاستگاه‌های اصطلاح ادبیات تطبیقی می‌پردازد، اگرچه به نامستعمل و مبهم بودن این اصطلاح اشاره می‌کند، نشان می‌دهد که چگونه این اصطلاح در خلال سال‌های ۱۸۲۰ تا ۱۸۳۰ به فرانسه راه یافته است.^[۱] ولک بیان می‌کند که معادل این اصطلاح به زبان آلمانی *Vergleichende Literaturgeschichte*، نخستین بار در سال ۱۸۵۴ و در کتابی از موریتس گری^۳ به کار رفته است، درحالی‌که نخستین کاربرد آن را در زبان انگلیسی به متیو آرنلد^۴ نسبت می‌دهند؛ کسی که در سال ۱۸۴۸ این اصطلاح را به صورت جمع (*comparative literatures*) در نامه‌ای به کار برد.^[۲]

قطع نظر از اینکه آیا می‌توان خاستگاه اصطلاح ادبیات تطبیقی را در هر زبانی به فرد خاصی نسبت داد یا نه، واضح است که برخی از مفاهیم این اصطلاح، با توجه به ادبیات هر زبانی، در سال‌های آغازین قرن نوزدهم و در اروپا رواج داشت. به نظر می‌رسد خاستگاه اصطلاح ادبیات تطبیقی حاصل فرایندی روش‌شناختی در علوم بوده و در آن، تطبیق (یا مقایسه) روشی برای اثبات فرضیه به شمار می‌رفته است.

فیلارت شال^۵ در سال ۱۸۳۵ در آتن و در سخنرانی معرفی خود با عنوان «ادبیات تطبیقی خارجی»^۶ کوشید تا موضوع مطالعه این حوزه را به این صورت تعریف کند:

^۱ Cours de littérature comparée

^۲ René Wellek (۱۹۰۳-۱۹۹۵)، منتقد و پژوهشگر ادبی برجسته چک‌تبار امریکایی.

* پی‌نوشت‌های متن اصلی، که با اعداد درون قلاب مشخص شده‌اند، در پایان مقاله آمده‌اند.

^۳ Moriz Carrier (۱۸۱۷-۱۸۹۵)، فیلسوف و تاریخ‌دان آلمانی.

^۴ Matthew Arnold (۱۸۸۸-۱۸۲۲)، شاعر و منتقد انگلیسی.

^۵ Victor Euphemien Philarète Chasles (۱۸۷۳-۱۷۹۸)، ادیب و منتقد ادبی فرانسوی.

^۶ Littérature étrangère comparée

اجازه دهید تأثیر تفکر را در تفکر ارزیابی کنیم؛ شیوه‌ای برای مبادله متقابل آنچه تک‌تک مردم می‌دهند و می‌گیرند. اجازه دهید تأثیر این مبادله دائمی را در میان تک‌تک ملت‌ها نیز ارزیابی کنیم. برای مثال، چگونه روح شمالی که برای مدت‌ها دورافتاده بود خود را در معرض نفوذ روح جنوبی قرار می‌دهد؛ جاذبه پُرکشش فرانسه برای انگلیس و انگلیس برای فرانسه چه بود؛ چگونه هر بخش از اروپا زمانی بر ایالت‌های خواهر خود غالب و زمانی دیگر مغلوب بوده است؛ تأثیر آلمان وابسته به الهیات، ایتالیای هنردوست، فرانسه پُرتحرک، اسپانیای کاتولیک و انگلستان پروتستان چه بوده است؛ چگونه رنگ‌های گرم جنوب با تحلیل عمیق شکسپیر در هم آمیخته است؛ چگونه روح رومی و ایتالیایی، اعتقاد کاتولیکی میلتن^۱ را آراسته و بدان زینت بخشیده است و سرانجام جاذبه، حمایت، ارتعاش دائمی همه این تفکرات زنده مهرآمیز، رفیع، غم‌انگیز و انعکاس‌یافته — برخی به صرافت طبع و برخی به دلیل مطالعه — همه تسلیم تأثیراتی هستند که همچون هدیه آن را می‌پذیرند و همه پشت سر هم، به دنبال گذاشتن تأثیراتی هستند تازه و دور از انتظار در آینده.^[۳]

در این متن، تأثیر واژه کلیدی است. درواقع بررسی تأثیرات، همواره جایگاه مهمی در ادبیات تطبیقی داشته است. شال همچنین به روح یک ملت یا مردم ارجاع می‌دهد و اشاره می‌کند که می‌توان دریافت چگونه این روح ممکن است در نویسنده‌ای دیگر در فرهنگی دیگر تأثیر کند. شال تصویری آرمان‌گرایانه از هماهنگی ادبی جهانی می‌سازد و اگرچه اظهار می‌کند که ممکن است کلیشه‌ها مبنایی در واقعیت تاریخی داشته باشند، بر تأثیرات و ارتباطات متقابل پای می‌فشارد.

فرهنگ و ملی‌گرایی

تصویر آرمان‌گرایانه شال از همکاری جهانی و از تأثیرات آن، همچون هدایایی از فرهنگی به فرهنگ دیگر، تنها بیانگر نیمی از داستان است و برای مبادلات فرهنگی چشم‌انداز کاملاً متفاوت دیگری نیز وجود دارد. بایرون^۲ پیش از اینها، در سال ۱۸۱۹، از این چشم‌انداز دیگر آگاه بود؛ زمانی که در مقدمه اثر خود، رسالت دانته^۳، نوشت:

^۱ John Milton (۱۶۰۸-۱۶۷۴)، شاعر انگلیسی.

^۲ Georg Gordon Byron (۱۷۸۸-۱۸۲۴)، معروف به گُرد بایرون، شاعر انگلیسی.

^۳ *Prophecy Of Dante*

ایتالیایی‌ها با هویت ملیِ غفوپذیری، نسبت به همه آنچه آنها را به‌عنوان یک ملت باقی نگه می‌دارد، از ادبیاتشان گرفته تا ناخوشایندی کنونی‌شان از جنگ خیال‌انگیز باستانی، فوق‌العاده غیرتی هستند و حاضر نیستند تا به فردی خارجی، حتی اگر به تفوق مطلقِ پاپ اعتقاد کامل داشته باشد، اجازه تأیید یا تقلید از خودشان را بدهند.^[۴]

البته آنچه بایرون قادر به دیدن آن بود ارتباط تنگاتنگ میان هویت ملی و مُرده‌ریگِ فرهنگی بود و آن‌قدر زیرک بود تا تشخیص دهد که یک ملت (یا مجموعه‌ای از ایالت‌های کوچک، مانند ایتالیای آن زمان)، برای استقلال، درگیر مبارزاتی می‌شود و چهارچشمی از مُرده‌ریگِ ادبی خود در مقابل همگان حفاظت می‌کند. میان اینکه تأثیر به چشم وام‌گیری دیده شود یا به چشم تصرف یا دزدی، مرز باریکی است که تا حد زیادی بسته به چشم‌انداز است.

ولادیمیر ماکورا،^۱ در نیمه نخست قرن نوزدهم، در مقاله‌ای به بحث درباره نقش ادبیات ترجمه‌ای در احیای ادبیات چک می‌پردازد و از آنجاکه ترجمه همواره در الگوهای تأثیر نقشی کلیدی ایفا کرده است، بر سیاست ترجمه تأکید می‌کند.^[۵] او به ژوزف یونگمان،^۲ پژوهشگر انقلابی و میهن‌پرست، استناد می‌کند که در سال ۱۸۶۴ ادعا کرد «هویت ما در زبان است». یونگمان سهم ترجمه را در توسعه ادبیات جدید چک مهم می‌دید و استدلال می‌کرد که خاستگاه متن نسبت به آنچه در فرایند ترجمه آن اتفاق می‌افتد اهمیت کمتری دارد. از نظر یونگمان، ترجمه به زبان چکی، فرایند اصلاح متن و وسیله‌ای برای گسترش بُرد زبان و ادبیات نوظهور بود. برای فرهنگی که در جست‌وجوی ریشه‌های خود بود یا در تلاش برای رهایی از سلطه بیگانه و استقلال، مسئله تأثیرات، مسئله‌ای سخت جدی به شمار می‌رفت و به‌هیچ‌وجه بی‌غرضانه نبود.

در حالت کلی، اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم را، به دلیل تظاهر فزاینده جریانات مربوط به هویت ملی حاصل از تحولات فرهنگی، می‌توان دوران اغتشاش

^۱ Vladimir Macura (۱۹۴۵-۱۹۹۹)، نویسنده و پژوهشگر و منتقد ادبی جمهوری چک.

^۲ Josef Jungmann (۱۷۷۲-۱۸۴۷)، شاعر و زبان‌شناس بوهیمیایی (شهری تاریخی در مرکز اروپا واقع در جمهوری چک فعلی)

گسترده ادبی در اروپا دانست. ملت‌ها برای استقلال، برای یافتن ریشه‌های فرهنگی، برای فرهنگ ملی و برای پیشینه خود تلاش می‌کردند. نیاز به تثبیت پیشینه، حیاتی به نظر می‌رسید؛ ملت‌های نوظهور باید آئین‌ها و رسومی برای خود دست‌وپا می‌کردند. احتمالاً عجیب‌ترین نمونه از این نوع دست‌وپا کردن‌ها و جست‌وجو برای یافتن ریشه‌های فرهنگی نُسخ خطی جعلی قرون وسطایی است که واٹسلاف هانکا^۱ کشف کرد. در سال ۱۸۱۷ و ۱۸۱۸ هانکا و هم‌قطاران او از کشف نُسخ خطی منحصر به فرد چکی کهن، مربوط به قرن‌های نه و ده و سیزده، خبر دادند؛ مدرکی که بی‌چون‌وچرا، تأییدی بود بر وجود عصری طلایی در شهر چک، زمانی که مابقی اروپا هنوز در بند شعر رو به زوال حماسی بودند. بعدها جعلی بودن این نُسخ خطی آشکار شد، اما تا آن زمان این نُسخ چنان حرکت نیرومندی در ادبیات چک به وجود آورده بود که این جعلی بودن نمی‌توانست اهمیت چندانی داشته باشد. بعد از قرن‌ها سرکوب شدن، زبان چکی اکنون به‌عنوان یکی از زبان‌های اصلی اروپا با داشتن حال و گذشته پذیرفته شده بود. میان سال‌های ۱۸۲۲ تا ۱۸۲۷ سه جلد از ترانه‌های ملی اسلاوی منتشر شد. نخستین قسمت از پنج جلد تاریخ بوهیمیا^۲ اثر فرانٹیشک پالائسکی^۳ در ۱۸۳۶ انتشار یافت و در همین سال کارل ماخا،^۴ بزرگ‌ترین شاعر دوران شکوفایی شهر رمانتیک چک، شعر مهم خود را با نام «مه»^۵ منتشر کرد.

این نُسخ خطی جعلی قرون وسطایی که در شکوفایی ملی چک بسیار مؤثر بود، احتمالاً استثنایی‌ترین نمونه برای تمایلی از روی استیصال در تثبیت ریشه‌های فرهنگی، به‌عنوان بخشی از تلاش سیاسی و فرهنگی جاری بود، اما این تمایل برای بازگشت به گذشته پرشکوه ناپیدا در میان تمام مردم اروپا مشترک بود. از نیمه قرن هجدهم به بعد علاقه شدیدی به انتشار ترانه‌های عامیانه و اشعار و قصه‌های پریان دیده می‌شود. آثار

^۱ Vaclav Hanka (۱۸۶۱-۱۷۹۱) لغت‌شناس جمهوری چک

^۲ History Of Bohemia

^۳ František Palacký (۱۷۹۸-۱۸۷۶)، تاریخ‌دان و سیاستمدار جمهوری چک.

^۴ Karel Macha (۱۸۱۰-۱۸۳۶)، شاعر رمانتیک جمهوری چک.

^۵ May (مه، ماه پنجم سال میلادی)

شعری/انگلیسی کهن^۱ اثر پرس^۲ در سال ۱۷۶۵ منتشر می‌شود، یوهانس اوال^۳، شاعر بزرگ دانمارکی، در سال ۱۷۷۸ مجموعه مهمی را بر اساس ساگاهای^۴ کهن و حکایت‌های قرون وسطا منتشر می‌کند، صدای خلق‌ها در ترانه‌های مردمی^۵ اثر هردر^۶ در سال ۱۷۷۸ انتشار می‌یابد، قصه‌های پریان یاکوپ و ویلهلم گریم^۷ و روایت الیاس لونرات^۸ از حماسه‌های ملی فنلاندی، «کالوالا»^۹ در سال ۱۸۴۹ منتشر می‌شود. این شیفتگی به گذشته با تحولات در تاریخ ادبیات و لغت‌شناسی و باستان‌شناسی و تاریخ سیاسی همراه می‌شود و به این مسئله همگانی اروپایی‌ها، یعنی تعریف ملیت، پیوند می‌خورد. روسو^{۱۰} از شخصیت جمعی توده می‌گوید و تیمتی برن^{۱۱} یادآور می‌شود که:

هردر مردم از دید روسو را در زبان آلمانی به خلق بدل می‌کند. اهمیت این مفهوم جدید در این است که تأکید روشنگرانه روسو بر فضیلت مدنی به تأکیدی رمانتیک و مبهم بر اساس ریشه‌های آغازین و ناگزیر ملیت به‌عنوان مشخصه ممیز از سایر جوامع بدل می‌شود. اکنون هر فردی از آحاد مردم با ویژگی‌های طبیعی زبان و کیفیت ناملموس روح ملی خاص خود مشخص می‌شود.^[۱]

تصور مرده‌ریگ فرهنگی برخاسته از مردم، از صدای ناب و معتبر مشترک که بر پایه آن ملت بنا می‌شد، در عصر انقلاباتی که اروپا را درمی‌نوردید، بسیار قوی بود. اگرچه همه ملت‌های نوظهور در اروپا برای خود ادبیات قرون وسطایی دست‌وپا نکردند،

^۱ Reliques of Ancient English Poetry

^۲ Thomas Percy (۱۷۲۹-۱۸۱۱)، روحانی انگلیسی و آسقف درامر.

^۳ Johannes Ewald (۱۷۴۳-۱۷۸۱)، شاعر و نمایشنامه‌نویس دانمارکی.

^۴ Saga (داستان بلند نروژی و ایسلندی قرون وسطا)

^۵ Stimmen der Völker in Liedern

^۶ Johann Gottfried Von Herder (۱۷۴۴-۱۸۰۳)، شاعر و منتقد و فیلسوف آلمانی.

^۷ Jacob Ludwig Carl Grimm (۱۷۸۵-۱۸۶۳)، لغت‌شناس و اسطوره‌شناس و قاضی آلمانی و Wilhelm Carl Grimm (۱۷۸۶-۱۸۵۹)، نویسنده آلمانی.

^۸ Elias Lonnrot (۱۸۰۲-۱۸۸۴)، گردآورنده شعرهای شفاهی دانمارکی، فیزیک‌دان و لغت‌شناس.

^۹ Kalevala

^{۱۰} Jean-Jacques Rousseau (۱۷۱۲-۱۷۷۸)، نویسنده و فیلسوف، متولد سوئیس و متوفاً در فرانسه.

^{۱۱} Timothy Andres Brennan (۱۹۵۳-)، استاد مطالعات فرهنگی و ادبیات تطبیقی و مدرس دانشگاه‌های کورنل،

مینی‌سوتا، میشیگان و هومبولت در برلین.

انتشار فینگل،^۱ اثر جیمز مکفرسون^۲ در سال ۱۷۶۲ — که خود نیز جعلی بود — اتفاق تأثیرگذاری بود؛ متنی که تصور همگان از این سو تا آن سوی اروپا را به خود معطوف کرد و به طیف گسترده‌ای از زبان‌ها ترجمه شد.

تأثیر آسئین^۳

مکفرسون ادعا کرد که شعر او ترجمه حماسه‌ای سلتی، از آوازه‌خوان ایرلندی دوره‌گردی به نام آسئین است. فینگل با چنان توفیقی روبه‌رو شد که مکفرسون به ترجمه سایر حماسه‌ها نیز همت گماشت. او در سال ۱۷۶۰ مجموعه شعری پدید آورد که در افواه شایع شده بود در هایلندز اسکاتلند گرد آمده بوده است، اما ترجمه آسئین از تمام مجموعه‌های دیگر او پیشی گرفت. بعدها فردریک لولیه^۴ در تاریخ مختصر ادبیات تطبیقی از آغاز تا کنون^۵ (۱۹۰۶) آسئین را همچون دانتی^۶ شمالی، باشکوه و با عظمت — که در ملکوتی بودن دست‌کمی از دانتی فلورانس ندارد — به‌مراتب باحساس‌تر از او و به‌مراتب خوش‌قلب‌تر از آوازه‌خوان ایلید^۷ توصیف می‌کند.^[۷] محبوب بودن اشعار آسئین، هرچند جعلیات، اثبات شده بود. مضمون آن با ترکیبی از داستان عاشقانه و رشادت، شرحی از سرزمین‌های افسانه‌ای و شدیداً تغزلی، احتمالاً ریشه در نسخه‌های عامیانه اشعار آسئینی برجامانده داشته و مکفرسون در نگاه اول، برای آنکه بتواند این جعلیات را به وجود آورد، باید دانش خوبی نسبت به شعر کهن سلتی می‌داشته است.

پژوهشگران، به طور مداوم، هم در تأثیر کار مکفرسون در نظام‌های ادبی گوناگون نظیر فرانسوی و ایتالیایی و لهستانی یا چکی تعمق نموده‌اند و هم در خصوص دلایل

^۱ *Fingal* مجموعه اشعار حماسی کهن در شش دفتر که توسط جیمز مکفرسون ترجمه و منتشر شده است.

^۲ James Macpherson (۱۷۳۶-۱۷۹۶)، شاعر و نویسنده اسکاتلندی.

^۳ Ossian راوی و نویسنده شایع‌شده مجموعه اشعار حماسی فینگل.

^۴ Frederic Lolliee (۱۸۵۶-۱۹۱۵)، منتقد و مورخ ادبی فرانسوی (عضو آکادمی فرانسه).

^۵ *A Short History of Comparative Literature from the Earliest Times to the Present Day*

^۶ Durante degli Alighieri Dante (۱۲۵۶-۱۳۲۱)، شاعر بزرگ ایتالیایی.

^۷ *Iliad* / ایلید و اودیسه از آثار هومر (هرودت معتقد است که هومر ۴۰۰ سال قبل از او، یعنی در ۸۵۰ قبل از میلاد میلاد می‌زیسته است).

موفقیت اشعار آستینی نظریه پردازی کرده‌اند. به طور قطع بسیار مهم است که مکفرسون متن تعیین شده‌ای در برنامه درسی گروه‌های زبان انگلیسی در بسیاری از نقاط دنیای امروزی از خود به جا می‌گذارد و به عنوان اثرآفرینی با قدر و منزلت اساسی، در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم به بایرون پهلوی می‌زند. در مقابل، وی برای خیل عظیمی از دانشجویان ادبیات انگلیسی ناشناخته است و در دنیای انگلیسی‌زبان، در بهترین حالت، به ندرت در پی‌نوشت‌ها ظاهر می‌شود. این نکته چیزهای بسیاری از تأثیر این اثرآفرین خاص در صحنه‌های ادبی گوناگون برای ما بازگو می‌کند و دوباره نشان می‌دهد که جدا دانستن موفقیت‌های مکفرسون از واقعیت سیاسی عصر او غیرممکن است. دکتر جانسون^۱ از ابتدا او را به جعل کردن محکوم کرد، اما به دلیل جعلی بودن نیست که آثار او در بریتانیا تدریس نمی‌شود، بلکه به دلیل این واقعیت است که جعلیات او هیچ تأثیری در جایگاه او در میان آثار معتبر ایتالیایی یا لهستانی ادبیات انگلیس ندارد. موفقیت مکفرسون (یا عدم آن) می‌تواند به نقشی برگردد که متن‌های او در بحث‌های داغ آن روزهای اروپا بر سر فرهنگ ملی و هویت ملی ایفا می‌کرد. در بریتانیا جایی که ترس از ملی‌گرایی ایرلندی و اسکاتلندی وجود داشت و حقیر شمرده می‌شد، نفعی شخصی برای انکار امکان گذشته‌ای شاعرانه و باشکوه در این فرهنگ‌ها وجود داشت. در تلاش برای تثبیت هویت ملی، در سایر ملل، تمایلی قوی برای کشف دوباره گذشته از سوی بسیاری پژوهشگران و نویسندگان و مردم معمولی احساس می‌شد و به همین دلیل تمایلی نیز برای ترجمه بهترین آثار ادبی سایر ملل وجود داشت و همچنین ظاهراً نیازی مبرم به فرونشاندن عطش برای فرهنگ.

چشم‌انداز برتری فرهنگی

زمانی که آستین‌ها را بالا می‌زنیم تا به بررسی روشی پردازیم که اروپا از طریق آن تصویر خوبی از خود در سایر نقاط دنیا به دست می‌دهد، ورق به‌کلی برمی‌گردد. انقلاب امریکایی سال ۱۷۷۶، زبان انگلیسی بومی مستعمره‌نشینان را در مسیر تازه‌ای

^۱ Samuel Johnson (۱۷۰۹-۱۷۸۴)، نویسنده و منتقد ادبی و فرهنگ‌نویس انگلیسی.

انداخت. در اوایل قرن نوزدهم، انقلابات در امریکای لاتین به همین منوال منجر به قطع ارتباط با اسپانیا شد. اینکه اثرآفرینی همچون آن بردستریت^۱ را (به دلیل اینکه بیشترین سال‌های عمر خود را در نیوانگلند گذرانده و در آنجا قلم زده است) باید امریکایی دانست یا (به دلیل نبود امکانات در مستعمرات و چاپ اشعارش در انگلستان) انگلیسی، مسئله پیچیده‌ای است که سرانجام قابل حل است. نویسندگان امریکایی ممکن است از نویسندگان انگلیسی به‌عنوان الگو استفاده کرده باشند، اما آنها، هم در روش‌های تولید و هم در موضوع و قالب، به طور مستقل تحول یافته‌اند. همچنین در طول قرن نوزدهم شاهد حضور نویسندگان امریکایی‌ای هستیم که می‌کوشند تا حماسه‌ای برای قاره جدید خلق کنند، اما هنوز درگیر کلاف‌های سیاست انتشار و ممیزی و محدودیت‌های سبکی هستند و میراث‌خوار انبوهی از مرده‌ریگ‌های اسپانیایی و پرتغالی؛ مع‌هذا تلاش برای انقلاب را ضرورتی برای خلق ادبیات جدید می‌بینند.

تحولات ادبی در دنیای جدید حکایت از نظامی جدید دارد. در نقطه مقابل، طرز تلقی نیروی استعماری از تولید ادبی مردم قرار دارد که در زیر چتر استعمار قرار می‌گیرد و احتمالاً اغراق‌آمیزترین نمونه این تصور هنرستیزانه نظر (نا)مشهور مکولی^۲ است که در سال ۱۸۳۵ اظهار کرد:

هرگز کسی را در میان (شرق‌شناسان) نیافته‌ام که بتواند منکر این شود که تنها قفسه‌ای از یک کتابخانه خوب اروپایی به تمام ادبیات بومی هندی و عربی می‌ارزد. مطمئنم هرگز هیچ شرق‌شناسی را ملاقات نکرده‌ام که جرئت کرده باشد بگوید شعر سانسکریت و عربی قابل مقایسه با شعر ملل بزرگ اروپایی است.^[۸]

حمله لرد مکولی به مرده‌ریگ فرهنگی خاورمیانه و هند، به نظر ما، هم نژادپرستانه و هم مسخره می‌رسد، اما مفروضات اساسی‌ای که موضع مکولی را مشخص می‌کرد، مفروضاتی بود که به طور گسترده مطرح بود. ادوارد فیتز جرالده^۳ که ترجمه او از

^۱ Ann Bradstreet (۱۶۱۲-۱۶۷۲)، نخستین شاعر و نویسنده در مستعمره‌های انگلیسی امریکای شمالی.

^۲ Thomas Babington Macaulay (۱۸۰۰-۱۸۵۹)، تاریخ‌دان و سیاستمدار لیبرال انگلیسی.

^۳ Edward Fitzgerald (۱۸۰۹-۱۸۸۳)، نویسنده و شاعر انگلیسی (شهرت خود را بیشتر وام‌دار ترجمه رباعیات خیام است).

رباعیات عمر خیام به یکی از بزرگ‌ترین مجموعه اشعار کهن در قرن نوزدهم بدل شد نیز نظر خوبی نسبت به ادبیات شرق نداشت. او در بیستم مارس ۱۸۵۷ در نامه‌ای به یکی از دوستانش، کاوئل،^۱ می‌نویسد:

سرگرمی جالب توجهی است به دست آوردن هر امتیازی که دوست دارم، از ترجمه شعرهای فارسی که (فکر می‌کنم) چندان شعریتی ندارند و هنر چندان هم در سرایش آنها به کار نرفته است؛ سرگرمی‌ای که ترس و وحشتی هم در آدم ایجاد نمی‌کند.^[۹]

باور به برتری فرهنگی بخشی از سیاست امپریالیسم بود. در این لفاظی که مردم افریقا و آسیا، با عنوان بدوی یا صاف و ساده بودن نادیده گرفته می‌شوند، قالب‌های هنری همین مردم نیز به طرق گوناگون کنار گذاشته می‌شوند. در کل به فرهنگ شفاهی همچون فرهنگی فرو دست نگاه می‌شد و به تبع سنت حماسه‌های شفاهی، کوچک شمرده می‌شد. در همین زمان به دلیل اهمیت حماسه مکتوب در سنت اروپا، فرهنگ‌هایی که فاقد حماسه مکتوب بودند و در آنها غزل عالی‌ترین قالب شعری بود، تنزل درجه می‌یافتند. آثار هومر و یونانی‌ها، نمایشنامه‌های شکسپیر، اشعار اسپنسر^۲ و میلتن معیار سنجش آثار دیگر بودند و بر پایه این آثار بود که حکم به دردنخور بودن آثار دیگر را صادر می‌کردند.

یک بار دیگر تلقی، هسته اصلی مسئله بود. شکسپیر در هند تجسم استادی و هنر بود. شکسپیر به عنوان بزرگ‌ترین هنرمند و برترین نویسنده انگلیسی و مظهر انگلیسی بودن به جهان معرفی می‌شد. تلقی دیگری از شکسپیر، یعنی شاعری انقلابی که نمایشنامه‌های او درباره عزل حاکمان ظالم، سرشار از نیروی انقلابی، از این سو تا آن سوی اروپا در شهرها به روی صحنه می‌رفت، جایز شمرده نمی‌شد. همراه با معرفی شکسپیر آرمانی تمام پلیدی‌های استعمار چهره نمود و منجر به این شد تا جواهر لعل نهرو^۳ تصویری از تقابلی طنزآمیز میان آنچه «دو انگلستان» می‌نامید، به دست دهد:

^۱ Edward Cowell (۱۸۲۶-۱۹۰۳)، کسی که به ادوارد فیتز جرالذ زبان فارسی را آموخت. مترجم برجسته

شعرهای فارسی و نخستین استاد زبان سانسکریت در دانشگاه کمبریج.

^۲ Edmund Spenser (۱۵۵۲-۱۵۹۹)، شاعر انگلیسی.

^۳ Jawahar Lal Nehru (۱۸۸۹-۱۹۶۴)، سیاستمدار شهیر هندی.

کدام یک از این دو انگلستان، انگلستان شکسپیر و میلتن، انگلستان اعمال شجاعانه و گفتار و نوشتار اصیل، انگلستان انقلاب سیاسی و مبارزه برای آزادی، انگلستان پیشرفت علمی و فنی یا انگلستان قانون جزای ددمنشانه و رفتار وحشیانه، انگلستان ارتجاع و نظام فئودالی مستحکم، کدام یک به هند آمد؟ درست همان طور که در هر کشوری همین دو جنبه از شخصیت ملی و تمدن وجود دارد، برای انگلستان هم همین گونه بود.^[۱۰]

اشخاصی مانند مکولی، روشنفکرانی آزاداندیش با اعتقادی واقعی به برتر بودن فرهنگ خود، با تصویری از دنیا که مستلزم سلسله‌مراتبی دقیق بر پایه طبقه و نژاد و رنگ است، تن به مقایسه نیز می‌دادند. مشکل اینجا بود که آنها ناگزیر به صورت منفی مقایسه می‌شدند. برخی از آثار نسبت به آثار دیگر از ارزش کمتری برخوردار بودند، برخی به دلیل اهمیت جهانی منحصر به فرد بودند و برخی به دلیل ابتدایی و پیش‌پاافتاده بودن طرف توجه قرار نمی‌گرفتند. موضوع ارزش جهانی یک اثر آفرین یا یک اثر در این دیدگاه استعماری، موضوعی بنیادی بود؛ به دلیل اینکه امکان ادعاهایی از این دست را فراهم می‌کرد که تنها با توجه به آثار، بدون در نظر گرفتن عوامل دیگر، می‌توان گفت که برای مثال سطح نویسنده‌ای مانند شکسپیر از سطح هر نویسنده دیگری بالاتر است. خاستگاه دعوی جهانی بودن، تمایل به دفاع از نوعی سهم فرافرهنگی مشترک در تجربه عاطفی و نادیده گرفتن فراز و فرود تاریخ ادبیات بود، همان گونه که هنوز هم هست. به همین دلیل این واقعیت که بن جانسون^۱ نویسنده‌ای بزرگ‌تر از شکسپیر است از سوی معاصران و نسل‌های بعدی او درست به مدت یک قرن نادیده گرفته شد. در اواسط قرن نوزدهم، زمانی که شکسپیر در هندوستان و سایر مستعمرات شناخته شد، هم‌وطنان او کاملاً بی‌توجه نسبت به فرایند مشهور شدن شکسپیر در قرن هجدهم، به شهرت جهانی او اذعان کردند نه گمان.

استعمار فرهنگی نیز شکلی از ادبیات تطبیقی بود که در آن گروه برپاکندگان مستعمره، برای نویسندگان خودی، در مقایسه با نویسندگان بومی، ارزش بیشتری قائل می‌شدند و آنها را مطرح می‌کردند. البته چنین اعمالی هرگز ادبیات تطبیقی تعریف نمی‌شد، به دلیل اینکه طی قرن نوزدهم تطبیق‌گران بر این نکته پای می‌فشرده که تطبیق

^۱ Ben Jonson (۱۵۷۲-۱۶۳۷)، شاعر و نمایشنامه‌نویس و منتقد ادبی انگلیسی.

بر روی محور افقی، یعنی میان آثار هم‌سطح، عمل می‌کند. یکی از پیامدهای چنین نگرشی این بود که پژوهشگران در حوزه ادبیات تطبیقی از آغاز تمایل داشتند تا تنها نویسندگان اروپایی را طرف توجه قرار دهند. این واقعیت که هنوز در اذهان (و برنامه‌های) بسیاری از تطبیقگران معاصر چنین نگرشی وجود دارد بر رواج آن مهر تأیید می‌زند. برای مثال در سال ۱۹۶۷ چ. ال رن^۱ در سخنرانی ریاست انجمن پژوهش‌های جدید در علوم انسانی شیکاگو (و دوباره دو هفته بعد در لندن) با عنوان «اندیشه ادبیات تطبیقی» اظهار کرد:

بی‌تردید تفاوت‌های اساسی در الگوهای تفکر میان مردم، باید حدود بالنسبه دقیقی را وضع کند. برای مثال زبانی افریقایی برای رویکردهای مشترک در بررسی ادبیات تطبیقی با زبانی اروپایی، آتش به یک جوی نمی‌رود. حتی زبان سانسکریت، زبانی هندواروپایی با شاخه‌های هندی‌اش، الگویی از تفکر را به دست می‌دهد که ارائه‌کننده انواع ترجمه ادبی با مفاهیمی بسیار محدود است.^[۱]

رن تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید، برای مثال، بررسی فردوس/زدست‌رفته^۲ و رامایانا^۳ تنها می‌تواند بیانگر شباهت‌ها و تفاوت‌های موضوعی باشد با برداشتی به‌عنوان شعر، و اظهار می‌کند که به دلیل تفاوت ماهیت تفکر و احساس در سانسکریت، تنها این نوع تطبیق امکان‌پذیر است. او استدلال می‌کند که تنها غایت درخور برای تطبیقگران، زبان‌های اروپایی میانه و جدید است.

وضع نابه‌روال ادبیات تطبیقی آغازین

اصطلاح ادبیات تطبیقی در دوران گذار نمود می‌یابد. در اروپا، همچنان که ملت‌ها برای رهایی از سلطه امپراتوری عثمانی، امپراتوری اتریشی - مجاری، فرانسه و روسیه تلاش می‌کردند و سرزمین‌های جدیدی از این ملت‌ها سر برمی‌آوردند، هویت ملی (هرچه بود) به نحوی جدانشدنی با فرهنگ ملی (به هر طریقی که تعریف می‌شد) پیوند

^۱ Charles Lesli Wrenn (۱۸۹۵-۱۹۶۹)، پژوهشگر انگلیسی.

^۲ Paradise Lost شعر سپید حماسی قرن هفدهم از جان میلتن، شاعر انگلیسی.

^۳ Ramayana یکی از حماسه‌های بزرگ هندی.

می‌خورد. اگرچه بعدها تطبیق‌گران ترجیح دادند متن‌های داغ سیاسی را نادیده بگیرند، متن‌هایی که نخستین گزاره‌ها را درباره ادبیات تطبیقی در خود جای داده بود، توجه به این نکته قابل ملاحظه است که حتی با اینکه از عقاید موجود درباره ریشه‌های جهانی ادبیات صحبت می‌شد و نیز از عقاید موجود درباره هم‌بستگی و روح ملت، تطبیق‌هایی صورت می‌گرفت که در آنها فرهنگی بالاتر از فرهنگی دیگر ارزیابی می‌شد. شال در سخنرانی سال ۱۸۳۵ آتن می‌گوید: «در فرانسه بیشتر از همه کشورها احساس موج می‌زند ... ارزشی که اروپا برای دنیا دارد، همان را فرانسه برای اروپا دارد» و در جای دیگر می‌افزاید که برای وطن‌پرستی کور و متعصبانه کاملاً سرافکنده است.^[۱۲] این نگاه دوگانه او را قادر می‌ساخت تا درحالی‌که ادعای بی‌طرفانه بودن ماهیت ادبیات تطبیقی را داشت، هم‌زمان ادعای برتری فرانسه را نیز داشته باشد.

نگرش لرد مکولی زمانی که حکم به به‌دردنخور بودن ادبیات هند و عرب می‌داد، مانند نگرش شال نبود، زیرا او به برتر بودن فرهنگ خود اعتقاد کامل داشت. هر دو پرورده اروپای زمان خود بودند و ارتباط درونی نظام‌های ادبی اروپا و آنچه شال آن را «سهم سایر ملت‌ها در جنبش عظیم متمدن شدن» می‌نامید، بازمی‌شناختند، اما درمی‌یافتند که کدام‌یک بیگانه و بومی اروپا نیست. حتی اظهارات گوته^۱ را درباره ادبیات جهان باید در بافت تاریخی خود دید؛ زیرا اگرچه سرانجام توجه خود را به ادبیات قاره‌ها در آن سوی اروپا معطوف می‌کند، وضع اصطلاح آلمانی Weltliteratur (ادبیات جهان) به دیدگاه او نسبت به اروپا، به‌ویژه به آرزوی او برای پایان جنگ برمی‌گردد.

زمانی که به خاستگاه‌های ادبیات تطبیقی نگاه می‌کنیم آشکار می‌شود که اصطلاح ادبیات تطبیقی مقدم بر موضوع آن است. مردم عبارت ادبیات تطبیقی را به کار می‌برند بدون اینکه تصور روشنی از چیستی آن داشته باشند. از فواید بازنگری اصطلاح ادبیات تطبیقی این است که درمی‌یابیم اصطلاح تطبیقی در مقابل اصطلاح ملّی پا گرفت و درحالی‌که بررسی ادبیات ملّی خطر متهم شدن به جانب‌داری را در پی داشت، بررسی

^۱ Johann Wolfgang von Goethe (۱۷۹۴-۱۸۳۲)، نویسنده و شاعر و نمایشنامه‌نویس برجسته آلمانی.

ادبیات تطبیقی احساس استعلاّی وطن پرستی موشکافانه را به وجود می‌آورد. به سخن دیگر، اگرچه پایه‌های کاربرد این اصطلاح سست بود، با آرزوی صلح در اروپا و هماهنگی میان ملّت‌ها پیوند می‌خورد. محور اصلی این آرمان‌گرایی نیز این باور بود که تطبیق می‌تواند بر پایه اصل متقابل صورت گیرد. به همین دلیل شال در سال ۱۸۳۵ و آبل فرانسوا ویلمن^۱ در سال ۱۸۲۹ به اهمیت بررسی الگوهای تأثیر اذعان کردند و فهرستی را از اسامی نویسندگان بزرگ ملل گوناگون به دست دادند. برطبق نظر شال، بررسی ادبیات تطبیقی قبل از هر چیز «سفری لذّت‌بخش» است که با نگاه به چهره‌های بزرگ ادبی از قرن شانزدهم به این سو همراه می‌شود. در این نوع نگاه به ادبیات تطبیقی، ارتباط و درهم‌آمیزی و مشارکت واژه‌های کلیدی‌ای هستند که در آنها سیاست‌زدایی از آثار و هماهنگی جهانی دنبال می‌شود. انگار ادبیات تطبیقی با وجود داشتن ریشه‌های عمیق در فرهنگ‌های ملّی، در مقام نوش‌دارویی برای ملّی‌گرایی ظاهر شده بود. شال و ویلمن می‌توانستند با ظرافت و تمیز علمی درباره عظمت نویسندگان گذشته صحبت کنند، اما آنها قبل از هر چیز فرانسوی بودند و علاقه آنها به تأثیرات ادبی فرایند هدیه‌دهی میان فرانسه و همسایگانش معطوف می‌شد. علاقه فراوان به بایرون و شکسپیر در آغاز قرن نوزدهم در اروپا، بر اثر گسترش ترجمه آثارشان، حاصل علاقه به انگلستان و فرهنگ آن نبود، بلکه حاصل استفاده‌ای بود که از این دو نویسنده در مقام انقلابیونی نمونه می‌شد. تصور بر وجود رابطه دوجانبه در تطبیق افسانه بود، اما افسانه‌ای که بر پایه باوری عمیق، افسانه عظمتی فرافرهنگی و جهانی بود.

با در نظر گرفتن ابهامات در خاستگاه‌های اصطلاح ادبیات تطبیقی، تعجب‌انگیز نیست که پژوهشگران حوزه ادبیات تطبیقی، از اواسط قرن نوزدهم به این سو، همواره با وسواس به دنبال تعریف موضوع مورد مطالعه‌شان بوده‌اند. اولریش وایس‌اشتاین^۲ می‌گوید که یا بایستی ژان ژاک آمپر^۳، مؤلف تاریخ ادبیات فرانسه در قرون وسطا در

^۱ Abel François Villemain (۱۷۹۰-۱۸۷۱)، نویسنده و سیاستمدار فرانسوی.

^۲ Ulrich Weisstein (۱۹۲۵-)، استاد ممتاز ادبیات تطبیقی و مطالعات آلمانی در دانشگاه ایندیانا، آلمانی و متولد برسلاو (Breslau).

^۳ Jean Jacques Ampère (۱۸۰۰-۱۸۶۴)، لغت‌شناس و نویسنده و تاریخ‌دان فرانسوی.

تطبیق با ادبیات‌های خارجی^۱ (۱۸۴۱) را، یا آبل فرانسوا ویلمن، مؤلف مجموعه آثار ادبی قرون وسطی در فرانسه، ایتالیا، اسپانیا و انگلستان^۲ (دو جلد، ۱۸۳۰) را، «پدر واقعی ادبیات تطبیقی در فرانسه یا هر جای دیگر دانست که به نحوی نظام‌مند درک شده است».^{۱۳} درک نظام‌مند پدیده‌ای سست‌بنیاد، کار آسانی نیست. آنچه ویلمن و امپیر انجام دادند نوشتن تاریخ‌هایی بود که می‌توان آنها را تاریخ‌های ادبیات قلمداد کرد و در آنها الگوهای ارتباط و تأثیر را بازیافت. در اواخر قرن بود که کرسی‌های ادبیات تطبیقی دایر شد و ادبیات تطبیقی شأنی دانشگاهی یافت. در سال ۱۸۹۷ نخستین کرسی در لیون برپا و متعاقب آن کرسی‌هایی دیگر در فرانسه پدیدار شد. میدان عمل در برپایی کرسی‌های ادبیات تطبیقی در دست فرانسه بود و دیگر کشورهای اروپایی سرعت عمل کمتری داشتند. در ایالات متحده، اگرچه از سال ۱۸۷۱ به این سو، چانسی شکول^۳ در دانشگاه کورنل ادبیات تطبیقی یا عمومی درس می‌داد و از سال ۱۸۸۷، چارلز میلز گیلی^۴ در دانشگاه میشیگان نقد ادبیات تطبیقی، نخستین کرسی ادبیات تطبیقی در سال ۱۸۹۰ و در دانشگاه هاروارد بنا نهاده شد. در واقع، در دو دهه پایانی قرن نوزدهم، به دلیل آموزش ادبیات تطبیقی در مؤسسات آموزش عالی اروپا و ایالات متحده و انتشار کتاب *ادبیات تطبیقی*، مطالعه‌ای درازدامن در موضوع ادبیات تطبیقی در سال ۱۸۸۶ از سوی هاجسن مکولی پوزنت^۵، استاد ادبیات انگلیسی و باستان یونیورسیتی کالج در اوکلند نیوزلند و پیدا کردن دو نشریه تخصصی در اروپا، ادبیات تطبیقی گام در راه بین‌المللی شدن گذاشت. نخستین نشریه را با عنوان *نشریه ادبیات تطبیقی*^۶ هوگو ملتزل لومنیتر^۷، پژوهشگر آلمانی‌زبان اهل کلوز، رومانی فعلی، در سال ۱۸۷۹ پایه‌گذاری کرد.

^۱ *Histoire de la littérature française au moyen age comparée aux littératures étrangères*

^۲ *Tableau de la littérature au moyen age en France, en Italie, en Espagne et Angleterre*

^۳ Charles Chauncey Shackwell (۱۸۱۵-۱۸۹۱)، استاد مبانی و بیان و ادبیات عمومی، امریکایی.

^۴ Charles Mills Gayley (۱۸۵۸-۱۹۳۲)، استاد زبان انگلیسی و ادبیات کلاسیک، امریکایی.

^۵ Hutcheson Macauley Posnett از پیش‌گامان حوزه ادبیات تطبیقی، وکیل ایرلندی - نیوزلندی. دوران فعالیت او را از ۱۸۸۲ تا ۱۹۰۱ می‌دانند. تاریخ تولد و فوت او نامعلوم است.

^۶ *Acta comparationis litterarum universarum*

^۷ Hugo Meltzl de Lomnitz (۱۸۶۴-۱۹۰۸)

این روند با انتشار دو نشریه ادواری با عنوان‌های *تاریخ ادبیات تطبیقی*^۱ (۱۸۸۷-۱۹۱۰) و *مطالعاتی در تاریخ ادبیات تطبیقی*^۲ (۱۹۰۹-۱۹۰۱) با ویرایش پژوهشگر آلمانی، ماکس کوخ^۳ ادامه یافت.

در طول قرن نوزدهم کاربرد اصطلاح ادبیات تطبیقی انعطاف‌پذیر بود. تطبیق‌گران متکی به خود از اصلی پیروی می‌کردند که خطوط کلی آن را هامپتی دامپتی^۴، زمانی که که به آلیس خاطرنشان می‌کند «هر واژه‌ای را که به کار می‌برد دقیقاً همان معنایی را دارد که او اراده می‌کند، نه بیشتر و نه کمتر» ترسیم کرده بود؛ ولی آنها از اصل دومی که او ترسیم کرده بود، یعنی «هرگاه واژه‌ای را زیاد به کار می‌برد همواره تاوان سنگینی می‌دهد»، پیروی نمی‌کردند. اصطلاح ادبیات تطبیقی در زمان‌های بسیاری، با اراده کردن هر معنایی که می‌خواستند، کاربرد یافت.

در نخستین آثار فرانسوی، همانند آثار فوق‌الذکر آمپر و ویلمن، مرکز توجه بر سده‌های میانه، بر بهره‌ای در توسعه نظام‌های فرهنگی اروپا بود که ترسیم مرزهای زبانی از دقت کافی برخوردار نبود و مرزهای ملی اصلاً تعریف نشده بود؛ زمانی که میان پژوهشگران و شاعران مبادله آزاد بود. داتنه که به‌عنوان پدر زبان ایتالیایی گرامی داشته می‌شد، به‌رغم همه چیز، از شاعر پرووانسی، آرنو دانیل^۵، به‌عنوان استاد خود تمجید می‌کند و امکان صحبت کردن به زبان بومی خود را در ششمین صحنه از *برزخ*^۶ بخشی می‌داند مایه شرافت و سربلندی اوست و در نتیجه ثابت می‌کند که شعر، آن‌گونه که او درمی‌یابد، فراتر از زبان و فرهنگ بومی است. قرون وسطا زمینه مناسبی برای بررسی تطبیق‌گران فراهم می‌کند، به دلیل اینکه آنها با روی آوردن به

^۱ Zeitschrift für vergleichende Literaturgeschichte

^۲ Studien zur vergleichenden Literaturgeschichte

^۳ Max Koch (۱۸۵۵-۱۹۳۱) تاریخدان و منتقد ادبی آلمانی

^۴ Humpty Dumpty شخصیتی در شعر کودکان انگلیسی، تخم‌مرغی انسان‌گونه که خاستگاه آن مشخص نیست، اما اولین بار در اثر جیمز ویلیام الیوت، *آهنگ و شعرهای کودکان*، بازتاب یافت.

^۵ Arnaut Daniel (دوران بالندگی از ۱۱۸۰-۱۲۰۰)، شاعر و آوازه‌خوان دوره‌گرد اُکسیتن (زبان رومیایی که در جنوب فرانسه بدان تکلم می‌شد).

^۶ Canto xxvi of purgatorio

* به اسپانیایی (purgatory) بخش دوم از *کمدی الهی* دانته.

دوره‌ای کاملاً متفاوت با تاریخ اروپا، می‌توانستند مسائل پیچیده‌ی زمان خود را نادیده بگیرند: خصومت‌های شدیدی را که اغلب منجر به خون‌ریزی می‌گشت و موجب می‌شد تا مرزها بیشتر بر مبنای معیارهای سیاسی تعیین شوند تا معیارهای قوم‌شناختی یا جغرافیایی. با وجود این، تطبیق‌گران فرانسوی بعدی مشروعیت بررسی قرون وسطا را زیر سؤال بردند و استدلال کردند که تنها ادبیات پس از قرون وسطا زمینه‌ای مناسب برای پژوهش تطبیقی است. در سال ۱۹۳۱ منتقد تأثیرگذار، پل وان‌تیگم،^۱ اعلام کرد:

ادبیات تطبیقی شامل ارتباطات متقابل میان ادبیات لاتین و یونان، دین ادبیات جدید (از قرون وسطا به این‌سو) به ادبیات باستان و سرانجام شامل رشته‌هایی است که انواع ادبیات جدید را به یکدیگر پیوند می‌دهد. این حوزه اخیر پژوهش که بسیار گسترده‌تر و پیچیده‌تر از دو حوزه دیگر است، حوزه‌ای است که ادبیات تطبیقی، در معنایی که به طور کلی از آن استنباط می‌شود، به‌عنوان حوزه عمل خود برمی‌گزیند.^[۱۴]

وان‌تیگم بر ضد مطالعه قرون وسطا به استدلال می‌پردازد و این دیدگاه آغازین را دگرگون می‌کند که در آن به دلیل نبود تعریف روشنی از مرزهای میان ملت‌ها، قرون وسطا به‌عنوان مناسب‌ترین زمان برای بررسی تطبیق‌گران پیشنهاد می‌شود. درمقابل، او پیشنهاد می‌کند که ادبیات جدید به بهترین وجه برای بررسی تطبیقی مناسب است و نیز پیشنهاد می‌کند که تطبیق تنها باید میان دو عنصر صورت گیرد و هر چیزی فراتر از آن حوزه مناسبی برای ادبیات تطبیقی نیست. از نظر او فراتر از آن یکسره چیز دیگری است.

آنچه در طول یک قرن، یعنی از انتشار دو جلد پژوهش ویلمن درباره قرون وسطا، در سال ۱۸۳۰ تا تعریف دقیق وان‌تیگم اتفاق می‌افتد، در درک امروز ما از ادبیات تطبیقی تأثیر می‌کند و ارزش آن را دارد تا برای گرفتن ردّ تغییرات نگرش در ادبیات تطبیقی تلاش شود؛ تغییراتی که به کتاب با شمارگان محدود اما برجسته وان‌تیگم ختم می‌شود، کتابی که در آن وان‌تیگم فرهنگ شفاهی و ادبیات عامّه و پیش از رنسانس را

^۱ Paul Van Tieghem (۱۸۷۱-۱۹۰۶)، منتقد و نویسنده فرانسوی.

خارج از مرزهای ادبیات تطبیقی قرار می‌دهد و مفهوم مطالعات دوگانه را صورت‌بندی می‌کند که این باعث می‌شود تا برای مدتی طولانی بررسی موضوع به بیراهه بیفتد.

تلاش‌ها برای ارائه تعریف

خوانندگان امروزی را که به فرانسه و آلمان همچون دو غول جامعه اقتصادی اروپا می‌نگرند، می‌توان برای نادیده گرفتن وضعیت بسیار متفاوت مسائل رایج در این دو کشور در قرن نوزدهم بخشید. فرانسه در اواسط قرن نوزدهم با پشت سر گذاشتن انقلاب و ظهور و سقوط ناپلئون، کشوری بود با توان مالی بالا و مستعمرات در سرتاسر دنیا، با شالوده صنعتی قوی و اعتقاد به برتری زبان و فرهنگ و نهادهای خود. از سوی دیگر، آلمان مجموعه متنوعی از ایالت‌های کوچک بود که از طریق زبان متحد می‌شد، اما برای مرکزی سیاسی در تلاش و برای روحی واحد در جست‌وجو بود. همان گونه که در بالا گفته شد، به دلیل اینکه ادبیات تطبیقی از آغاز به ملی‌گرایی پیوند می‌خورد اصلاً جای تعجب نیست که به عنوان یک موضوع، تا این اندازه متفاوت، در فرانسه و آلمان، شکل گرفته باشد. در چشم‌انداز فرانسوی که بیشتر رو به سوی مطالعه انتقال فرهنگی داشت و در آن همواره فرانسه در مقام دهنده یا دریافت‌کننده ظاهر می‌شد، تعریف ویژگی‌های ملی و به دست آوردن ردّ پای از آن اهمیت می‌یافت. از همین رو، فردینان برونیتی‌ر^۱ در سال ۱۹۰۰ می‌نویسد:

تاریخ ادبیات تطبیقی در هریک از ما، چه فرانسوی و چه انگلیسی و چه آلمانی، درک ویژگی‌های ملی نویسندگان بزرگمان را شدت می‌بخشد. تنها با مقابله است که خود را اثبات می‌کنیم؛ تنها با تطبیق خود با دیگران است که معنا می‌شویم، و خود را نخواهیم شناخت اگر تنها خود را بشناسیم.^[۱۵]

در چشم‌انداز آلمانی مسئله تا حدی متفاوت بود. ماکس در مقدمه نشریه جدید خود، *تاریخ ادبیات تطبیقی*، هردر را برای ابداع «مفهوم جدیدی از ادبیات و تاریخ ادبیات» می‌ستاید و استدلال می‌کند که اثر هردر درباره شعر و ترانه عامیانه «گشاینده

^۱ Ferdinand Brunetiere (۱۸۴۹-۱۹۰۶)، منتقد و نویسنده فرانسوی.

یکی از پربارترین و گسترده‌ترین عرصه‌های تاریخ ادبیات تطبیقی است. کوخ ترجمه را به عنوان عرصه بنیادی در پژوهش تطبیقی می‌دید و ادبیات آلمان و تاریخ آن را به عنوان «نقطه آغاز و مرکز تلاش‌هایی که اصطلاح zeitschnft (تاریخ) برای آن ایجاد می‌کرد». او تأکید می‌کرد که فرهنگ عامه خود تبدیل به رشته‌ای شده است، اما با وجود این بررسی تطبیقی، شعر و ترانه عامیانه به عنوان بخش اصلی ادبیات تطبیقی در نظر گرفته نمی‌شود.^[۱۶] ما می‌توانیم این دیدگاه را با دیدگاه وان‌تیگم مقایسه کنیم که قاطعانه معتقد بود باید فرهنگ عامه از ادبیات تطبیقی کنار گذاشته شود.

افسانه پریان، اسطوره، قصه و جز اینها، جزو فرهنگ عامه‌اند و تاریخ ادبیات نیستند، زیرا تاریخ ادبیات تاریخ ذهن بشر است که در هنر نوشتن متجلی می‌شود. مع‌هذا، در این بخش فرعی از مضمون‌شناسی، آدم تنها به موضوع، به گذر آن از کشوری به کشوری دیگر و به جرح و تعدیل‌های آن توجه می‌کند. هنر در این سنت‌های بی‌امضا که ماهیت آن غیرشخصی می‌ماند، نقشی ایفا نمی‌کند.^[۱۷]

ذهن را در این قطعه به عنوان واژه کلیدی در نظر گرفتن احتمالاً چندان ساده‌نگری نیست، نیز نشان دادن اینکه ادبیات تطبیقی در فرانسه بیشتر به بررسی تولیدات ذهن بشر گرایش دارد، درحالی‌که تطبیق‌گران آلمانی بیشتر به ریشه‌ها یا روح یک ملت توجه می‌کنند. تفاوت در اصطلاحات و تأکیدی که می‌شود، به سنت‌های فرهنگی متفاوت و الگوهای توسعه اقتصادی و سیاسی متفاوت فرانسه و آلمان در قرن نوزدهم برمی‌گردد. در قرن بیستم این تفاوت‌ها حاد می‌شود؛ مادامی که تطبیق‌گران فرانسوی به دنبال محدود کردن کاربرد این اصطلاح و مشخص کردن آن به طور دقیق هستند، تطبیق‌گران آلمانی (یا برخی از تطبیق‌گران آلمانی) به نحو فزاینده‌ای میهن‌ستا می‌شوند. همان گونه که اولریش وایس‌اشتاین با اشاره به شرایط آلمان هیتلری در دهه ۱۹۳۰ بیان می‌کند:

چگونه ادبیات تطبیقی می‌تواند در کشوری پا بگیرد که در آن از به روی صحنه رفتن نمایشنامه‌های شکسپیر، مولیر^۱ و یوجین اونیل^۲ ممانعت می‌شود و رمان‌های نویسندگان بزرگ فرانسه و روسیه دیگر دست‌یافتنی نیستند؟^[۱۸]

^۱ Jean-Baptiste Poquelin (۱۶۷۳-۱۶۲۲)، معروف به مولیر، نمایشنامه‌نویس و بازیگر فرانسوی.

^۲ Eugene Gladstone O'Neill (۱۸۸۸-۱۹۵۳)، نمایشنامه‌نویس و ملک‌الشعرا امریکایی - ایرلندی.

هوگو ملترز لومینتز در نشریه‌ای که در سال ۱۸۷۷ منتشر کرد، موضع متفاوتی اتخاذ و نمونه متفاوتی از ادبیات تطبیقی را ارائه کرد. لومینتز در سرمقاله خود استدلال کرد که رشته ادبیات تطبیقی هنوز تثبیت نشده است و وظیفه نشریه او کمک به فرایند تثبیت آن است. او برای این مهم سه وظیفه اصلی را برمی‌شمارد: انقلابی در تاریخ ادبیات که او معتقد است تا حد مستخدمه تاریخ سیاسی و لغت‌شناسی بودن تنزل درجه داده است، انقلابی در ترجمه به‌عنوان هنر و اعتقاد به چندزبانگی. او به میهن‌ستایی در ادبیات تطبیقی، بر پایه تصورات متعصبانه ملی‌گرایی، حمله می‌کند:

منکر این نمی‌توان شد که در کل تعبیر درستی از اصطلاح جافتاده ادبیات جهان نشده است. امروز هر ملتی ادبیات جهان خود را مطالعه می‌کند بدون اینکه کاملاً بداند چه معنایی بر آن مترتب است. تاکنون هر ملتی برای این دلیل یا آن دلیل خوب، خود را برتر از همه ملل دیگر می‌داند و این فرض با نظریه خودستایی همخوانی دارد. این حتی اساس آموزش و پرورش نوینی است که امروز در هر جایی عملاً تلاش می‌شود تا ملی باشد.^[۱۹]

امروزه نظر لومینتز، هم از لحاظ روشن‌بینانه بودن و هم از لحاظ گستردگی، برای ما عجیب می‌نماید. او پیشاپیش به‌درستی از اهمیت ترجمه در تکوین ادبیات تطبیقی می‌گوید و قاطعانه از موجودیت تاریخ ادبیات نه به‌عنوان پشتیبانی برای برخی موضوعات دیگر، بلکه به‌عنوان موجودیتی قائم به خود، دفاع می‌کند. توجه او به چندزبانگی نشانه علاقه شدید او به ادبیات و زبان‌های اقلیت بود و یکی از اصول اساسی در نشریه او این اعتقاد بود که وجود یا عدم وجود اعتبار سیاسی یک ملت را نباید به بررسی تطبیقی ادبیات تحمیل کرد. از این‌رو، نباید در مقایسه یک نویسنده فرانسوی با یک نویسنده اسلونیایی، صرفاً به دلیل جایگاه ادبیات فرانسه در سنت ادبی اروپا، نویسنده فرانسوی را برتر دانست.

با همه این تفاسیر، نشریه لومینتز در خارج از اروپای شرقی تأثیر اندکی در تکوین ادبیات تطبیقی کرد. انگاره فرانسوی استعداد فراگیر شدن را داشت، برخی از آثار فرانسوی به قدری در اوج بودند که امروز هم می‌توانیم با تعجب در آنها بنگریم. تاریخ

کوتاه^۱ لولیه که حتی با وجود انتشار در سال ۱۹۰۳ از سوی وایس اشتاین، به دلیل کهنگی، نادیده گرفته شد، بر پایه دیدگاهی فوق‌العاده میهن‌ستایانه، طرز خاصی را در شکل‌دهی تاریخ ادبیات باز می‌نماید. برای مثال لولیه، نزدیک قرن هجدهم، یعنی سال‌هایی که آثار منتشر شده به چشم متون باستانی دیده می‌شدند، درباره ادبیات انگلیسی می‌گوید:

در انگلستان، در اواخر قرن هجدهم، برای توسعه توأم با آرامش ادبیات در مجموعه وقایع اجتماعی و مطالبه جنگ، تهییج سیاسی بسیار فراگیر بود. ادبیات در چنین مواقعی اگرچه نه تمام‌قد، اما سیاسی می‌شود ... ادبیات تخیلی پس می‌رود، تاریخ و فن خطابه مقدم شمرده می‌شود و شعر دستخوش بی‌مهری. اما این قرن در عمل آنچه را در آرمان‌گرایی شعری از دست داده است، به دست می‌آورد.^[۲۰]

لولیه از طریق این گزاره، با دادن پی‌نوشت، در صدد پر کردن جای خالی اسامی‌ای بر می‌آید که از قلم انداخته است. بنابراین می‌افزاید: «جالب است توجه کنیم که بین سال‌های ۱۷۸۹ تا ۱۸۱۴» در میان یک دسته بیست‌تایی از نویسندگان داستان‌های عاشقانه — که برخی‌شان تازه شهرت یافته بودند — چهارده نویسنده زن بودند و سه نفر از آنها، آن ردکلیف^۲ و ماریا اجورث^۳ و جین اوستن^۴، به‌ویژه دو نفر اخیر، شهرت اروپایی یافته بودند.

با توجه به مثال‌هایی مانند مثال فوق، احتمال زیادی وجود دارد که اثر لولیه به دلیل بی‌اطلاعی او از تاریخ ادبیات، و نه به دلیل روش‌شناسی او، به طور گسترده از سوی تطبیق‌گران متأخر نادیده گرفته شده باشد. کتاب او نمونه خوبی از کمبودهای یک نوع خاص ادبیات تطبیقی است که در آن آرمان‌گرایی مبهم با ملکی‌گرایی میهن‌ستایانه ترکیب می‌شود و همه با طرح بی‌اندازه فراجاه‌طلبانه (تاریخ همه آثار) و افتادگی‌های قابل ملاحظه در نوشته خود نویسنده در می‌آمیزد.

^۱ Short History

^۲ Ann Radcliffe (۱۷۶۴-۱۸۲۳)، نویسنده انگلیسی و پیش‌گام در رمان گوتیک.

^۳ Maria Edgeworth (۱۷۶۸-۱۸۴۹)، نویسنده پرکار ایرلندی در زمینه ادبیات کودکان و بزرگسالان.

^۴ Jane Austen (۱۷۷۵-۱۸۱۷)، رمان‌نویس انگلیسی.

پل وان تیئگم بی‌هیچ شکی در مقابل ادبیات متنوع لولیه واکنش نشان می‌دهد، اما در تلاش برای صورت‌بندی مرزهای دقیق ادبیات تطبیقی، خود به مشکلات تازه‌ای دامن می‌زند. او می‌کوشد تا مشکلات این اصطلاح را با ایجاد تمایز میان ادبیات تطبیقی، ادبیات عمومی و ادبیات جهان حل کند. از نظر او، در ادبیات تطبیقی باید دو اثر بررسی شود، درحالی‌که در ادبیات عمومی چندین اثر. این تمایز به‌هیچ‌وجه کمکی به حل مشکل نمی‌کند و تنها سردرگمی را افزایش می‌دهد، همان‌گونه که رنه ولک اشاره می‌کند:

جدا کردن ادبیات تطبیقی از ادبیات عمومی غیرممکن است، همان‌گونه که فرضاً نمی‌توان تأثیر والتر اسکات^۱ در فرانسه را از شکوفایی رمان تاریخی جدا کرد. افزون بر این، اصطلاح ادبیات عمومی خود به سردرگمی دامن می‌زند. هم نظریه ادبی، هم فن شعر و هم اصول ادبیات در معنای آن مستتر است.^{[۲۱]*}

ولک همچنین اشاره می‌کند که ادبیات تطبیقی در معنی محدود روابط دوگانه را نمی‌توان رشته‌ای هدفمند دانست، زیرا در این صورت با قطعاتی از آثار ادبی سروکار پیدا می‌کند و نمی‌تواند روش‌شناسی خاص خود را داشته باشد. ولک در کتاب نظریه ادبی (۱۹۶۳) که آن را به‌همراه آستین وارن^۲ به رشته تحریر درآورد، در فصلی با عنوان «ادبیات عمومی، تطبیقی و ملی» دوباره به رویکرد دوگانه حمله می‌کند و این‌بار عنوان می‌کند که یکی از نتایج رویکرد بسته دوگانه کاهش علاقه به ادبیات تطبیقی در سال‌های اخیر بوده است.

در فرانسه به طور قطع تأکید بر بررسی‌های دوگانه از سوی وان تیئگم، فرناند بالدین اسپرگر^۳ و دیگر پژوهشگران فرانسوی که دستی در پدید آوردن نشریه مروری بر ادبیات تطبیقی^۴ داشتند، چندین نسل از تطبیق‌گران را تحت تأثیر قرار داد. زمانی مشکل

^۱ Walter Scott (۱۷۷۱-۱۸۳۲)، شاعر و نمایشنامه‌نویس و رمان‌نویس اسکاتلندی.

* برگرفته از ترجمه مقاله «نام و ماهیت ادبیات تطبیقی»، سعید رفیعی خضری، ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)، ۲/۳ (پاییز و زمستان ۱۳۹۱)، پیاپی ۶، ص ۳۱.

^۲ Austin Warren (۱۸۷۱-۱۹۵۸)، پژوهشگر ادبی و نویسنده آمریکایی و استاد زبان انگلیسی.

^۳ Fernand Baldensperger (۱۸۷۱-۱۹۵۸)، پژوهشگر ادبی و نویسنده و استاد فرانسوی و از بنیان ادبیات تطبیقی.

^۴ *Revue de littérature comparée*

این بود که مشخص شود چه حوزه‌ای، حوزه ادبیات تطبیقی نیست. اکنون بر اساس معیاری کاملاً صورت‌بندی‌شده، مناطق ممنوعه به وجود آمده بودند. بررسی ادبیات تطبیقی بین دو زبان صورت می‌گرفت و بالطبع بررسی‌ای که اثر آفرینان فرانسوی و آلمانی را شامل می‌شد، پذیرفتنی بود. آنچه پذیرفتنی نبود بررسی دو نویسنده بود که هر دو در انگلستان کار می‌کردند، بدون توجه به اینکه یکی کانادایی و دیگری کنیایی بود. بررسی «بیوولف»^۱ و فردوس /زدست‌رفته نیز پذیرفتنی نبود؛ زیرا اولی متعلق به انگلوساکسون بود و از لحاظ فنی انگلوساکسون گونه متقدم انگلیسی جدید به شمار می‌رفت، پس هر دو به نظام ادبی واحدی تعلق داشتند. وان‌تینگم زجر می‌کشید که به طبقه‌ای از نویسندگان سوئیسی یا بلژیکی فرانسوی‌زبان قائل شود و آنهایی را که جذب پاریس شده‌اند، در این طبقه، و آنهایی را که در سرزمین‌های خود مانده‌اند، جدا کند. در ادبیات تطبیقی باید تأثیر آثار افراد مطرح بررسی می‌شد، از این‌رو مؤلف‌محور بود و ادبیات شفاهی، ادبیات بدون امضا، و ادبیات جمعی یا عامه، مطرود شمرده می‌شد. زمان و انرژی بسیاری صرف شد تا مشخص شود زمانی که یک گویش در واقع خود یک زبان است، چه خطوط مرزی‌ای باید وجود داشته باشد؟ چه زمانی یک ملت، ملت می‌شود، زمانی که ادبیاتی از آن خود داشته باشد یا زمانی که مرز سیاسی داشته باشد؟ این سؤالات و بسیاری سؤالات دیگر از این‌دست، برای دهه‌ها آزار تطبیق‌گران را به همراه داشت و واکنش شدید پژوهشگران فرانسوی را بر ضد محدودیت‌ها و صورت‌بندی‌های دوگانه باعث شد. می‌شود دید که اکثر قریب به اتفاق تطبیق‌گران فرانسوی، از دهه ۱۹۳۰ به این‌سو، تحت تأثیر اصل بررسی دوگانه قرار گرفته‌اند. به‌ضرورت، برخی احساس کردند که از آن دفاع کنند و برخی از پژوهشگران مانند ژان ماری کاره،^۲ ماریو فرانسوا گی‌یار^۳ و رنه ایتامبل^۴ تمایل پیدا کردند تا بکوشند و فراتر از آن گام بگذارند.

^۱ Beowulf، عنوان مصطلح یکی از اشعار حماسی و قهرمانی انگلیس.

^۲ Jean-Marie Carré (۱۸۸۷-۱۹۵۸)، استاد ادبیات تطبیقی فرانسه.

^۳ Marius François Guyard (۱۹۲۱-۲۰۱۱)، استاد ادبیات و ادبیات تطبیقی، فرانسوی.

^۴ René Etiemble (۱۹۰۹-۲۰۰۲)، پژوهشگر و رمان‌نویس و مقاله‌نویس و مدافع فرهنگ‌های آسیایی میانه و شرقی، فرانسوی.

تصور زبان‌ها به‌عنوان تمایزی بنیادی که به تطبیق امکان بروز می‌داد، احتمالاً پرداخته‌ترین اصل پذیرفته‌شده در میان اصول بود و تا اواسط دهه ۱۹۷۰، زمانی که من برای برپایی درس ادبیات تطبیقی در واریک^۱ تعیین شدم، دستورات روشنی وجود داشت و به همین دلیل من در آغاز طرح‌های تطبیقی امریکایی - انگلیسی را نمی‌پذیرفتم. در آن زمان بر همه دانشجویانی تأکید می‌شد که حداقل دو زبان داشتند. به دنبال رویکرد فرانسوی، تمایز زبانی، به‌عنوان اساس ادبیات تطبیقی، رایج شده بود. پی بردن به نقص این رویکرد ساده است. زبان و فرهنگ به طرز تفکیک‌ناپذیری به هم پیوسته‌اند و دیدگاهی که در آن به مرزهای زبانی همچون خط اصلی برای بنیاد نهادن اساس ادبیات تطبیقی نگاه شود، محکوم به شکست است. رویکرد دوگانه هرگز کاری انجام نداد، همه آنچه موفق به انجام دادن آن شد محدود کردن طرح‌های ادبیات تطبیقی بود که پژوهشگران اجازه داشتند به عهده بگیرند؛ ایجاد موانعی که هیچ‌یک قبلاً وجود نداشتند و عمداً انتخاب شده بودند تا مسائل بزرگ‌تر دیده نشوند. حتی برخی مانند اولریش وایس‌اشتاین، مؤلف یکی از کتاب‌های بزرگ و معتبر در ادبیات تطبیقی زمان ما، درگیر کلاف بررسی دوگانه و مسئله زبان شد و زمانی که به خود قبولاند که احتمالاً نمونه‌ای برای بررسی تطبیقی میان ادبیات انگلیسی و امریکایی وجود دارد، هر دو فرهنگ «حداقل از آغاز قرن نوزدهم راه خود را رفته بودند». او نتوانست نوع دیگری از تمایز را به خود بقبولاند:

جدا کردن ادبیات انگلیسی از ایرلندی، به دلیل سره‌گرایی روش‌شناختی اشتباه، مسئله‌برانگیز خواهد بود. با چنین ترفندی، به دلیل اصلی غیرادبی، نویسندگانی همچون سویفت^۲، ییتس^۳ و شاو^۴ از نظر هنری بی‌خانمان خواهند شد.^[۳۲]

به نظر می‌رسد که نویسندگان ایرلندی‌ای که در وهله اول ممکن بود بر مبنای اصول غیرادبی، در فهرست نویسندگان انگلیسی قرار بگیرند، به ذهن وایس‌اشتاین خطور

^۱ Warwick نام دانشگاهی در کاونتری انگلستان.

^۲ Jonathan Swift (۱۶۶۷-۱۷۴۵)، طنزپرداز و مقاله‌نویس و رساله‌نویس انگلو - ایرلندی.

^۳ William Butler Yeats (۱۸۶۵-۱۹۳۹)، شاعر ایرلندی و از شخصیت‌های برجسته قرن بیستم در حوزه ادبیات.

^۴ George Bernard Shaw (۱۸۵۶-۱۹۵۰)، نمایشنامه‌نویس ایرلندی.

نکرده بودند. او تنها در موقعیتی بود که می‌توانست تفاوت میان آثار انگلیسی و امریکایی را بپذیرد، این نهایت کاری بود که می‌توانست انجام دهد. جلوتر رفتن از این مستلزم بازگشت به مسائل مشکل‌آفرین زبان و فرهنگ و هویت ملی بود؛ سرزمین باتلاقی نامشخصی که ادبیات نخست از آنجا، از فرانسه بعد از واترلو، سر برآورده بود و پژوهشگران بعدی می‌کوشیدند تا آن را فراموش کنند.

رنه ولک، بر اساس سخنرانی‌ای که در سال ۱۹۵۹ ایراد کرده بود، مقاله‌ای را با عنوان «بحران ادبیات تطبیقی» به رشته تحریر درآورد و در آن به آنچه روش‌شناسی منسوخ و ملی‌گرایی متعصبانه می‌نامید، شدیداً تاخت. او هشدار داد که ادبیات تطبیقی هنوز به درستی خود را به عنوان موضوعی مبتنی بر پایه‌های اساسی تثبیت نکرده است و هنوز با مسائلی دست‌وپنجه نرم می‌کند که مدت‌هاست مرتبط نبودن آنها مشخص شده است. او مکتب فرانسه را مقصر دانست:

همه این مشکلات تنها از این رو پدید آمده‌اند که وان‌تیگم و اسلاف و اخلاف او به بررسی ادبی در چارچوب داده‌باوری مسلک اصالت اثبات قرن نوزدهم، یعنی صرفاً به بررسی منابع و تأثیرات نگریسته‌اند ... آنها انبوهی از مشابهت‌ها و حتی در مواردی همسانی‌ها گرد آورده‌اند، اما به‌ندرت از خود پرسیده‌اند که قرار است این روابط حاکی از چه چیز باشد، مگر احتمالاً آشنایی یک نویسنده با نویسنده‌ای دیگر و مطالعه آثار او.^[۲۳]

رنه ولک این مقاله را بیش از یک ربع قرن پیش نوشته است، اما امروز می‌توان مقاله او را به عنوان مقاله‌ای پیشگویانه خواند. زمانی که او وان‌تیگم فرانسویان را برای تحدید دامنه ادبیات تطبیقی محکوم می‌کند، برای میدان دادن به رویکردی جزئی که ره به جایی نمی‌برد مگر به مجموعه‌ای از کوچه‌های بن‌بست که هریک بر خود نام دو نویسنده احتمالاً ناشناخته را دارد، نویسنده‌هایی که به دو زبان گوناگون می‌نوشتند، در همان زمان اشاره می‌کند که چنین رویکردی می‌تواند تبعات آشکاری داشته باشد. درواقع، آنچه اتفاق افتاد این بود که نسل‌های بعدی پژوهشگران جوان دست رد به سینه

* برگرفته از ترجمه مقاله «بحران ادبیات تطبیقی»، سعید ارباب شیرانی، ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)، ۲/۱ (پاییز ۱۳۸۹)، صص ۸۸ و ۸۹

موضوعی زدند که نامرتبط و منسوخ می‌نمود و همان‌گونه که قبلاً در مقدمه گفته شد، بر تعداد نظریه‌پردازان ادبی افزوده و از تعداد تطبیقگران کاسته شد. در جهان پسانوگرایی، برای موضوعی که مدام بر سر اینکه آیا بیتس را باید ایرلندی به حساب آورد یا انگلیسی، یا بر سر اینکه آیا بررسی تأثیر ایبسن^۱ بر نمایشنامه امروزی را می‌توان ادبیات تطبیقی نامید یا عمومی، جرّ و بحث می‌کند، جایی وجود ندارد. همان‌گونه که رنه ولک و هری لوین^۲ پیش‌ترها گفته بودند، زمان دست کشیدن از تمایزات کهنه و ناضروری فرارسیده است، زمان پی بردن به انگیزه‌هایی وجودی‌ای که به‌عنوان دستاورد یک عصر خاص و یک بافت فرهنگی خاص در پس آن نهفته است.

پی‌نوشت‌ها

1. René Wellek, 'The Name and Nature of Comparative Literature', *Discriminations*, New Haven and London, Yale University Press, 1970, 99. 1-36.
2. Matthew Arnold, letter to his sister, May 1848, cited in Siegbert Prawer, *Comparative Literary Studies: An Introduction*, London, Duckworth 1973.
3. Cours de M. Philarète Chasles à l'Athénée. Séance d'ouverture, 17 janvier, 1835. Pub. in *Revue de Paris*, XIII, no. 17, 1835, PP. 238-62. English version in H. J. Schulz and P. H. Rhein (eds), *Comparative Literature: The Early Years*, Chapel Hill, The University of North Carolina Press, 1973, pp. 13-39.
4. Byron, Preface to *The Prophecy of Dante*, 1819, *The Poetical Works of Lord Byron*, London, Oxford University Press, 1959, p. 37.
5. Vladimír Macura, 'Culture as Translation', in Susan Bassnett and Andre Lefevere (eds) *Translation, History and Culture*, London, Pinter, 1990, pp. 64-71.
6. See Timothy Brennan, 'The National Longing for Form', in Homi K. Bhabha (ed.) *Nation and Narration*, London, Routledge, 1990, pp. 44-71.
7. Frédéric Lollée, *A Short History of Comparative Literature from the Earliest Times to the Present Day*, trans. M. Douglas Power, London, Hodder and Stoughton, 1906, p. 79.
8. Minute addressed by Lord Macaulay to Lord Bentinck, Governor General of India, 2 Feb. 1835. Reprinted in Philip D. Curtin (ed.) *Imperialism: The Documentary History of Western Civilization*, New York, Walker & Col., 1971, pp. 178-191.
9. Edward Fitzgerald, letter to Cowell, 20 March 1857.

^۱ Henrik Johan Ibsen (۱۸۲۸-۱۹۰۶)، نمایشنامه‌نویس و کارگردان تئاتر و شاعر معروف نروژی.

^۲ Harry Robert Levin (۱۹۵۰-)، تحلیلگر و وکیل و تهیه‌کننده برنامه‌های تلویزیونی و گزارشگر معروف امریکایی.

10. Jawaharlal Nehru, 'The Economic Background of India: The Two Englands', *The Discovery of India*, New Delhi, 1981, p. 287.
11. C. L. Wrenn, *The Idea of Comparative Literature*, pamphlet publ. by the Modern Humanities Research Association, 1968, p. 5.
12. Chasles, 1835.
13. Ulrich Weisstein, *Comparative Literature and Literary Theory*, Bloomington, Indiana University Press, 1973, p. 171.
14. Paul Van Tieghem, *La Littérature Comrarée*, Paris, Colin, 1931, p. 57 (cited in English in Weisstein, 1973, p. 5).
15. Ferdinand Brunetière, 'European Literature', *Revue des deux mondes* 161 (1900), pp. 326-355, in Joachim Schultz and Phillip Rhein (eds) *Comparative Literature: The Early Years*, Chapel Hill, University of North Carolina Press, 1973, pp. 153-182.
16. Max Koch, *Introduction to Zeitschrift für vergleichende Literaturgeschichte*, I.O.S. (1887), pp. 1-22, in Schultz and Rhein, pp. 63-77. 21 Van Tieghem, 1931. See Weisstein, 1973, p. 4.
17. Van Tieghem, 1931. See Weisstein, 1973, p. 4.
18. Weisstein, 1973, p. 200.
19. Hugo Meltzl de Lomnitz, 'Present Tasks of Comparative Literature', in Schultz and Rhein, pp. 53-62.
20. Lolliée, pp. 226-227.
21. René Wellek, p. 17.
22. Weisstein, 1973, pp. 13-14.
23. René Wellek, 'The Crisis of Comparative Literature', in *Concepts of Criticism*, New Haven, Yale University Press, 1963, pp. 282-296.